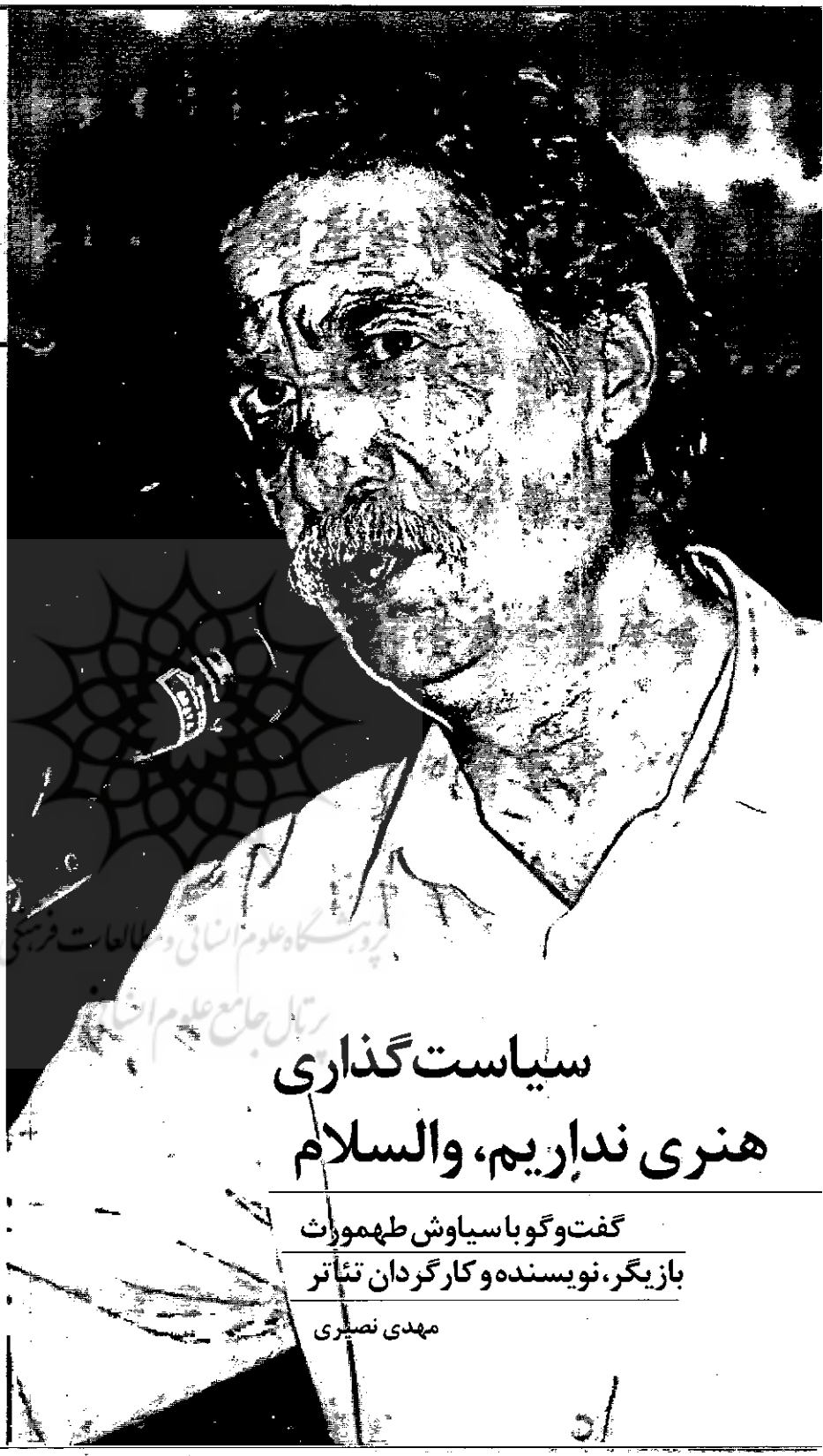

سیاست‌گذاری هنری نداریم، والسلام

گفت‌وگو با سیاوش طهموراث

بازیگر، نویسنده و کارگردان تئاتر

مهدی نصیری

اجازه بدهید گفت‌وگوهایمان را با معرفی شما از زبان خودتان شروع کنیم. خود شما دوست دارید چطور معرفی شوید؟

رسم بر این است که تاریخ تولدی می‌گویند و شماره‌شناسنامه‌ای و... غیره و غیره! که من همه این‌ها را خدمت شما عرض می‌کنم. اما آنچه اهمیت بیشتری دارد مسئله دیگری است... بگذارید از اینجا شروع کنم که یک روز در جلسه‌ای در میراث فرهنگی نشسته بودیم و صحبت در مورد میراث فرهنگی موجود و چگونگی حفظ و نگهداری آن بود. من در آن جلسه مسئله‌ای را مطرح کردم و اینجا هم در ابتدای صحبتمان همان را عرض می‌کنم؛ گل و ماسه و آجر و کاشی و... نیست که تبدیل به میراث فرهنگی می‌شود و ارزش پیدا می‌کند. بلکه، این‌ها به آن دلیل ارزش دارند که روشن‌کننده فرهنگ و آداب و رسوم و هویت ملی ما هستند. این جایگاه است که به آن‌ها ارزش و اهمیت می‌دهد و الّا خاک و سنگ که نمی‌توانند ارزش و اعتبار داشته باشند. این‌ها را بارها و بارها می‌توان ساخت و حتی بهتر از آن‌ها را نیز تولید کرد. ما اگر به دنبال این کاه و گل و آجرها می‌رویم به آن دلیل است که فرهنگ گذشتهٔ ما را برایمان روشن می‌کنند و فرهنگ و جنسیت حضورمان را به ما نشان می‌دهد. حالا، در مورد آدم‌ها هم همین است. این مهم نیست که من چطور به تئاتر علاقه‌مند شدم، از چه زمانی کارم را شروع کردم و تا الان چند تا کار انجام داده‌ام.

اما، گفتن سابقهٔ کارهای شما برای جوان‌ترهایی که مایل‌اند با یکی از هنرمندان تئاتر و دوره‌ای از تئاتر کشورمان آشنا شوند ضرری هم ندارد...

بله، گفتن این سوابق ضرری هم ندارد... شروع کار حرفه‌ای من از سال ۱۳۴۲ بود. من کارم را با یک آموزشگاه تئاتر آغاز کردم. بعدها یک عده از گروه، از آن آموزشگاه جدا شدند. آن موقع من سن کمی داشتم، گروهی تشکیل دادیم و حدود ۳۵ کار در تلویزیون ملی ایران ـ که تلویزیون آزاد و شخصی بود ـ ضبط کردیم؛ بعد از مدتی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

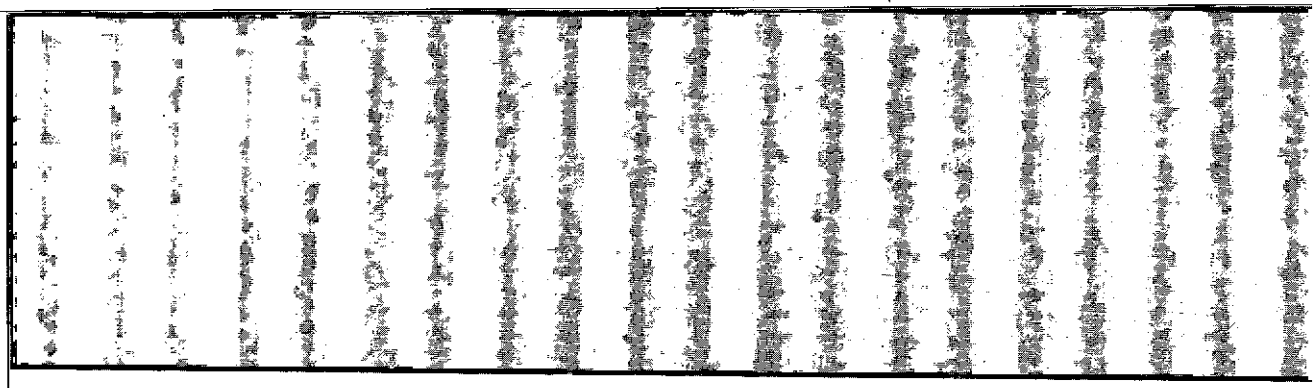

به ما گفتند که کارهایمان خیلی، کارهای جدّی است و ما کارهای شادتری می‌خواهیم و به همین دلیل چند نفر از مـا و از جمله خود من دیگر با تلویزیون آن موقع کار نکردیم. بعد از آن به ادارهٔ تئاتر رفتم، آنجا از ما آزمونی گرفتند و سوابقمان را بررسـی کردند که من قبول شـدم و در اداره تئاتر ماندم و تا سـال ۱۳۴۹ در اداره تئاتر بودم. همان زمـان پیتر بروک به ایران آمد و عده‌ای از هنرمندان ایرانی را، که من هم یکی از آن‌ها بودم، انتخاب کرد. حدود یک سـال با آقای پیتر بروک کار کردیم. بعد گروهی به نام گروه بازیگران شهر را، به سرپرستی آربی آوانسیان تشکیل دادیم که بیـژن مفید هم عضو آن بـود. من با این گروه تا سـال ۱۳۵۵ در کارگاه نمایـش کار کردم و بعد جدا شـدم و به گروه تئاتر شـهر، که آن زمان به سرپرستی علی رفیعی کار می‌کرد رفتم و تا سال ۱۳۶۲ در آن ماندم.

سال ۱۳۶۲ که ادارهٔ ارشاد مالکیت تئاتر شهر را از تلویزیون گرفت، ما دوباره به اداره تئاتر منتقل شـدیم. تا سال ۱۳۷۶ در اداره تئاتر بودم و سال ۱۳۷۶ هم بازنشست شدم.

در طـول ایـن مـدت، کارگردانـی می‌کردم، می‌نوشـتم، طراحـی می‌کـردم و بـازی هـم می‌کردم.

شما قبل از انقلاب در چند فیلم هم بازی کرده‌اید. در مورد این کارهـا و کم‌کاری‌تان در زمینه بازی تصویری بگویید؟

بله، قبل از انقلاب دو تا فیلم هم کار کردم. یک کارم همکاری با داریوش مهرجویی در فیلم «گاو» بود و فیلـم دیگرم هم «عمو سـیبیلو»ی بهرام بیضایی بود. بعد از آن فیلم سینمایی و تلویزیونی کار نکردم تا بعد از انقلاب و سال ۱۳۵۷.

چرا تا پیـش از این علاقه زیادی به کارهای تصویری نداشتید؟

بـه دلیل اینکـه آن قـدر گرفتـار کار تئاتر و حضور در فسـتیوال‌های مختلف بودیم که اصلاً وقت نداشتیم. ما سـاعت نُه صبح به سالن تئاتر می‌رفتیـم و گاهی اوقات یک بعد از نصفه شـب از سـالن خارج می‌شـدیم. آن زمان گروه تئاتر، به معنـای واقعی وجود داشـت و این گروه اصلاً فرصت فیلم بازی کردن را به ما نمی‌داد، در ضمن خودمان هم تمایلی به کارهای تصویری نداشتیم.

بر طبق صحبت‌هـای خودتان، از آغـاز فعالیت‌های تئاتری تا کنـون مدام از گروهی به گروه دیگر رفتید و یا اینکه اصلاً در گروه تئاتری خاصی حضور نداشته‌اید. در واقع این طور به نظر می‌رسد که شما به جای همراه شـدن با یک گروه و جریان خاص، به طور مسـتقل در عرصه تئاتر فعالیت کرده‌اید. این شکل از کار چه تأثیری در روند پیشرفت فعالیت‌هایتان داشته است؟

ببینید، شاید این اعتقاد، دانش، تجربه و فکر من است بر اساس آن معتقدم هر هنرمندی اگر دیدگاه به‌خصوصی نداشته باشد ـ از نظر سیاسی نمی‌گویم و اصلاً به صورت مطلق با سیاست در هنر به صورت کلیشـه‌ای آن مخالفم و به نظر من اگر هنرمندی جزء یک حزب و دسـته و گروهـی بود، هنرمند نیسـت ـ چیزی برای بیان کـردن ندارد. هنرمند اگر دیدگاه و نظر خاصی نسبت به هنر داشته باشد و نسبت به جامعه خود و جامعه هنری‌اش متعهد باشـد، مطمئناً به جایی وابستگی پیدا نمی‌کند و مسـتقل می‌ماند و تا آنجا پیش می‌رود که بتواند دیدگاه خودش را نسـبت به جامعه و زندگی‌اش عرضه کند. اما، گاهی لازم اسـت که گروه وجود داشته باشد. البته، گروه تئاتر به گونه‌ای الان خیلی رواج پیدا کرده و چند نفر دور هم جمع می‌شوند و اسمی انتخاب می‌کنند و به خیال خودشان گروه تشکیل می‌دهند که غلط است. اینکه چند نفر هر سـال و هر چند سال یک بار دور هم جمع شوند و یک تئاتری کار کنند و بعد فکر کنند یک گروه تئاتری تشکیل داده‌اند. گروه تئاتری به این معنی اسـت که اعضای آن باید چیزی در حدود حداقل هشـت نه سـاعت با هم کار کنند. تمرین صدا و بیـان و حرکت و کار روی متون نمایشـی و امور فنی داشـته باشند، تا بتوانند نسبت به یکدیگر و دیدگاه جامعه‌شناسانه همدیگر شناخت پیدا کنند تا بتوانند یک مسئله را به صورت اشتراکی راحت بیان کنند. این یک گروه تئاتری اسـت و ما گروه تئاتـری به این معنا و به معنـای مطلق نداریم و کسانی که اسم گروه روی خودشان گذاشته‌اند به نظر من اشتباه می‌کنند.

بـه همین دلیل، مـن بعد از انقلاب شـاید به صـورت انفرادی کار کـرده‌ام. قبل از انقلاب من کارهای فرهنگی و سنتی و ایرانی زیادی در قالب گروه‌های تئاتـری انجام داده‌ام. اما بعد از انقلاب دیدم این شـور و هیجانی که ایجاد شـده، شاید بتواند دلیلی باشد که ما بتوانیم مسائل فرهنگی و اجتماعی و مسائل سنتی مربوط به آداب و رسوم خودمان را بهتر مطرح بکنیم و شـاید بتوانیم در مقام کارگردان ـ نویسـنده آثـار متفاوتی خلق بکنیم، به همین دلیل بیشتر روی کارهای سنتی متمرکز شدم. نمی‌دانم یا خودم جسارت می‌کردم و می‌نوشتم و یا اینکه طرح کارهایم را به دوستان می‌دادم و آن‌ها نمایشنامه‌ها را می‌نوشتند. حالا بمانـد که بعضی‌ها هم بعـداً منکر طرح‌های من می‌شـدند و این اشـکالی ندارد و مهم ایجاد کار اسـت. به هر حال، من بعد از این دوران سبک و سیاق خاصی را انتخاب کردم و بر اساس اهدافی که خودم داشتم آن‌ها را ادامه دادم.

در مـورد گروه‌های تئاتری صحبت کردید و اینکه در حال حاضر گروه تئاتری به معنای واقعی در کشـورمان نداریـم. اما، همین حالا ما شـاهد فعالیـت گروه‌هایی هسـتیم که سال‌هاست در حوزه تولید و آموزش تئاتر با هم کار می‌کنند و اتفاقاً کارشـان اسـتمرار هم دارد. نظرتان راجع به این گروه‌های خاص چیست؟

نه، ببینید، ما اگر که با هم بودیم و شـبانه‌روز همدیگر را دیدیم و دوست بودیم و خلق و خو و دیدگاه‌هایمان با هم یکی بود و به این دلیل در ما یک دوستی ایجاد شد، این دلیل بر گروه تئاتری بودن نیست! گروه تئاتری یک تعریف دارد. شما باید کـه در یک گروه تئاتری قطعاً سـاعت‌های مشخصی از روز را با هم باشید و در این مقوله با هم زندگی بکنید. چه تجزیه و تحلیل متون، چه متن خوانـدن، تمرین بدنی کردن، آنالیز مطالب مختلـف و غیره و غیـره، همگی بایـد در قالب فعالیت‌های مستمر و اشتراک دیدگاه هر روزه در

قالب یک گروه شکل بگیرد تا گروه تئاتر هویت و کارکرد لازم را پیدا کند. اینکه چند نفر با هم منافع مادی و اقتصادی و... دارند و با هم کار می‌کنند که برای گروه شدن کافی نیست. گروه تئاتری به این نمی‌گویند.

تئاتر سنتی ما یک دوران خوب و قدرتمند را در دهه‌های چهل و پنجاه تجربه کرده و در حال حاضر هم تنها هنرمندانی در تئاتر فعالیت‌هایی دارند که آن زمان در تئاتر سنتی و ایرانی حضور داشته‌اند. آیا این مسئله تنها دلیل ادامهٔ تئاتر سنتی توسط هم‌نسلان و هنرمندان هم‌دوره شماست؟

تئاتر سنتی به این معنی نیست که ما هر چیزی را که در گذشته‌مان اتفاق افتاده مورد استفاده قرار دهیم و اجازه ورود عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی را هم به آن ندهیم.

اصلاً این طور نیست! ببینید ما می‌توانیم از تمام پیشرفت‌هایی که در تئاتر دنیا به وجود آمده استفاده بکنیم. اما، آنچه وجود دارد یک فرهنگی در چهارچوبی به نام ایران است که فرهنگ خاص جامعه ایرانی است؛ ما اگر آمدیم این فرهنگ و سنت‌های خودمان را با هر فن‌آوری و هر نوع پیشرفت و دیدگاهی به روی صحنه بردیم یک کار سنتی و ایرانی انجام داده‌ایم. آن وقت آن کار سنتی ایرانی، تمام مسائل سنتی و فرهنگی ما را در خود دارد. به علاوه اینکه به واسطه ریشه‌دار بودن و هویت داشتن، خودش می‌تواند تئاتر خارجی هم بگذارد. نمونه این رویکرد، تئاتر و سینمای ژاپن است. آکیرو کوروساوا چه کار می‌کند؟ کوروساوا «مکبث» شکسپیر را دست‌مایه کاری قرار می‌دهد که تمام مؤلفه‌های فرهنگ سنتی ژاپنی را مطرح می‌کند. ولی، این هنر اثرگذار است. ببخشید که از این واژه استفاده می‌کنم، اما اینکه هر شلنگ‌تخته‌ای بیندازیم و اسم آن را کار سنتی بگذاریم، اصلاً درست نیست.

خب، اما یک مسئله مهم که در مورد تئاتر سنتی مطرح است، به نزدیکی آن به دنیای امروز مخاطبان تئاتر برمی‌گردد. به عنوان مثال دو نمایش آخری که شما کارگردانی کردید نمایش‌های قهوه‌خانه‌ای بودند. این نمایش‌ها شاید دو یا سه دهه پیش می‌توانستند مخاطب داشته باشند. اما در دوره‌ای که ما دیگر حتی اثری از قهوه‌خانه‌ها هم در شهرهایمان نمی‌بینیم انگار این فضای نمایشی از دنیایی دیگر، خودش را به دنیای ما وارد می‌کند. این طور نیست؟

ما قهوه‌خانه هم داریم. چه کسی گفته که دیگر قهوه‌خانه‌ای در شهرهای ما نیست؟ همهٔ این کافی‌شاپ‌های تو شهر مثل قهوه‌خانه‌های ما هستند. اما... اگر این کافی‌شاپ را در فرانسه در نظر بگیرید، مثلاً یک آقایی وارد می‌شود؛ می‌نشیند؛ یا فکر می‌کند یا با دوستش صحبت می‌کند و یک فنجان قهوه‌اش را در عرض نیم ساعت می‌خورد، کارش تمام می‌شود و کافی‌شاپ را ترک می‌کند. برای یک فرانسوی کافی‌شاپ محل وقت‌گذرانی نیست. حالا... ما از همین کافی‌شاپ به عنوان محلی برای وقت‌گذرانی در کشورمان استفاده می‌کنیم. اینجاست که معنای قهوه‌خانه بودنش را از دست می‌دهد. قهوه‌خانه، یک زمانی محل تجمع و بده بستان فرهنگی ما بوده است. به دلیل آنکه آن زمان تلویزیون وجود نداشته است. چرا در قهوه‌خانه‌ها نقالی می‌کرده‌اند؟ چرا در قهوه‌خانه‌ها پرده‌خوانی می‌کرده‌اند؟ چون قهوه‌خانه‌ها محل بده بستان فرهنگی بوده‌اند! حالا، امروز آمده‌اند و مصالح فرنگی استفاده کرده‌اند و آن قهوه‌خانه را تبدیل به کافی‌شاپ کرده‌اند و این تغییر شکل باعث شده که مسائل فرهنگی‌اش را از دست بدهد. والّا قهوه‌خانه وجود دارد... حالا، اینکه چرا ما از آن استفاده می‌کنیم؟ من از مسائل قهوه‌خانه‌ای در کارهایم استفاده کرده‌ام، اما موضوعاتم، موضوع صد صد و پنجاه سال پیش نبوده است و موضوعاتم مطابق با موضوعاتی امروزی بوده است. من مسائل سنتی را با فرهنگ و آداب و رسوم و فرهنگ و دیروز و امروز تلفیق می‌کنم تا فرهنگم را از دست ندهم. چون ما اگر سنت و فرهنگ و آداب و رسوممان را از دست بدهیم، هویتمان را از دست داده‌ایم. وای به روزی که ملتی هویتش را از دست بدهد!

آقای طهمورث بیشتر هنرمندانی که در حوزه تئاتر سنتی مشغول به کارند هم‌نسلان شما هستند و آنچه واضح است اینکه تعدادشان نیز زیاد نیست. و این در حالی است که جوانان علاقه کمتری به تئاتر سنتی و ایرانی نشان می‌دهند. با وجود این چگونه می‌توان میراث فرهنگی را با تئاتر ایرانی همچنان حفظ کرد و زنده نگه داشت؟

آنچه ممکن است در مورد کارهای سنتی اتفاق بیفتد در مورد کارهای مدرن نمایشی هم مصداق دارد. ما پیش از هر چیز باید تعریف درستی از شیوه‌های نمایشی‌مان پیدا بکنیم. همین کارهایی هم که الان دارند با نام تئاتر مدرن اجرا می‌کنند به نظر من کارهای غلطی هستند. اینکه بیاییم و هر کاری انجام بدهیم، هر پشتک و واروی بزنیم و هر چیزی که تماشاگر را دچار ابهام و دشواری در فهم درست می‌کند به عنوان تئاتر مدرن نام‌گذاری کنیم، کاملاً اشتباه است.

ضمن اینکه باز هم تکرار می‌کنم که ما با مسائل سنتی‌مان هم می‌توانیم کار مدرن انجام بدهیم؛ اگر گفتیم نمایش سنتی، دلیل نمی‌شود که دیگر نتوانیم در آن، از عناصر مدرن استفاده کنیم. اشکال اساسی این است که ما تعریف این دو را گم کرده‌ایم. ما تصورمان این است که اگر به سراغ تئاتر سنتی رفتیم یعنی به کار کهنه و بوی نم‌داده نزدیک شده‌ایم. در حالی که، اصلاً چنین برداشتی صحت ندارد! ما در یک کار سنتی می‌توانیم از عناصر مدرن استفاده کنیم و بر عکس در یک نمایش مدرن می‌توانیم مؤلفه‌های سنتی را مورد استفاده قرار دهیم.

ما باید تعریف درستی از حوزه‌های کاری‌مان پیدا کنیم. من آدم‌هایی را سراغ دارم که، باور کنید، بعد از دیدن کارهایشان هیچ چیزی از نمایش آن‌ها نفهمیده‌ام! آقا، این حرکتی که شما در پوشش کار مدرن، در نمایشت می‌کنی، این جابه‌جایی و حرکت و دکور و نور و... همه و همه، معنا و کارکردی دارند! شما نمی‌توانید هر نوری را به بهانه اجرای تئاتر مدرن در صحنه نمایشت، روشن بکنی! نمی‌توانی هر حرکت و پشتک و وارویی را در نمایشی بیاوری و بگویی کار مدرن است! نه، این‌ها کار مدرن نیست! اگر کسی آمد و از پیشرفت و نوع دیدگاه بشر امروزی استفاده کرد و آن را با مسائل خودت سنجیدی، آن وقت صاحب یک دیدگاه مدرن شده‌ای و برای بیان آن هم ابزارهای مدرن را پیدا خواهی کرد. کار مدرن این نیست که هر کاری که دلت خواست انجام بدهی! این است که ما کار سنتی، کم نداریم! منتها ناشیانه آن را انجام می‌دهیم!

شما علاوه بر بازیگری و کارگردانی و تماشاگری، در جشنواره‌های مختلفی نیز به عنوان داور حضور داشته‌اید و بنابراین کلّیتی روشن از تئاتر ایران را از نزدیک، با دید کارشناسانه، زیر نظر دارید. با توجه به این دیدگاه ما در چه حوزه‌هایی صاحب تئاتر هستیم و تئاترمان زنده است؟

ما یک زمانی ـ چه دهه‌ای کار ندارم ـ و تا یک تاریخی داشتیم درست پیش می‌رفتیم. راهمان را پیدا نکرده بودیم، اما داشتیم به جایگاهی می‌رسیدیم که در آن راه‌هایمان را مشخص‌تر کنیم. در این مملکت باید شکسپیر هم کار کرد، باید چخوف و ایبسن و کارهای نوشته حتی جوانان تازه‌کار را هم به روی صحنه برد. به دلیل آنکه ما بتوانیم شکل و چارچوب حقیقی خودمان را پیدا کنیم. اما از یک زمانی ما گرفتار هرج و مرج شدیم! دلیل آن هم این است که هیچ کدام ما برنامه‌ریزی نداریم. نه هنرمندان برنامه‌ریزی دارند و نه مسئولان برنامه‌ای.

می‌توانید واضح‌تر در مورد این برنامه‌ریزی صحبت کنید و بگویید که چه جنبه و چه بخش‌هایی از تئاتر و مدیریت آن را بدون برنامه‌ریزی و آینده روشن می‌بینید؟

ببینید، ما باید مشخص کنیم که اصلاً تئاتر می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم؟ سینما می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم؟ تلویزیون هم همین طور! بعد باید بر

اساس میزان نیازمان بر هر یک از این محدوده‌ها برنامه‌ریزی بکنیم. اگر مسئولی آمد و گفت که می‌خواهم این کار و آن کار را انجام بدهم و این برنامه و آن برنامه را بگذارم و... اینکه برنامه‌ریزی نمی‌شود! اگر آمدی گفتی می‌خواهم چهار تا تئاتر برگزار کنم که برنامه‌ریزی نکرده‌ای!

برنامه‌ریزی به مفهوم آن است که مدیری بگوید بر اساس این راهکارها و شیوه‌ها می‌خواهم تئاتر را از نقطه صفر به نقطه دو برسانم به نقطه پنجاه برسانم! که بگوید برنامه‌ام این است؛ دیدگاهم به هنر و هنرمند این است؛ با این مقدار بودجه؛ با این دیدگاه‌ها و مسائل سیاسی و با این رویکردهای اقتصادی! این برنامه‌ریزی است! کدام ما این را داریم؟ کدام مسئول ما این برنامه‌ریزی را دارد؟ منظورم مسئولان هنری است، با سیاست هم اصلاً کار ندارم، من سیاسی نیستم!

کدام مسئول هنری ما آمده و چنین برنامه‌ریزی‌ای کرده و کدام هنرمند ما آمده و برنامه‌ریزی کرده که مثلاً در پنج سال آینده می‌خواهم در این ژانر هنری کار بکنم؟ پس ما دچار یک نوع آشفتگی شده‌ایم که این آشفتگی نمی‌گذارد به جایی برسیم. این ره، ره ترکستان است!

وگرنه به جرئت و بدون هیچ تعصبی می‌توانم بگویم، آن‌چنان استعدادهای سرشاری در هنرمندانمان ـ بازیگر و کارگردان و نویسنده ـ داریم که باور کنید که نظیرشان را شاید بتوان فقط در بعضی از کشورها پیدا کرد. و حتی در مدیرهایمان هم، مدیران بااستعدادی داریم. من نمی‌دانم چرا مدیریت نمی‌کنیم! این اشکال کوچک، این وسط چیست؟ من نمی‌دانم! باید آن را پیدا کرد!

من فکر می‌کنم که این آشفتگی می‌تواند دلیل دیگری هم داشته باشد. به نظر من، ما در حوزه استمرار هنر تئاتر، مثل خیلی از دیگر حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و... دچار نوعی گسست و شکست شده‌ایم... تئاتر دههٔ پنجاه را هنرمندان قبل از نسل‌های دهه پنجاهی ساختند و تئاتر دهه شصت حاصل انتقال تجربیات همان دههٔ چهل و پنجاهی‌ها به جوان‌های بعد از خودشان بود. من فکر می‌کنم که این انتقال تجربیات و داشته‌های تئاتر، از نسل‌های قبل، به نسل‌های جوان تئاتر و دانشجویان جدید صورت نگرفته و همین مسئله بی‌نظمی و آشفتگی پیش‌بینی ناپذیری را در تئاتر ما به وجود آورده است. نظر شما چیست؟

ببینید، دلیل چنین گسستی شاید این است که جوان‌های ما الگوهایشان را به اشتباه انتخاب می‌کنند. وقتی که الگوی دانشجوی ما در هنگام فارغ‌التحصیلی و پس از چهار سال درس خواندن فلان بازیگر تلویزیون است که صرفاً یک بازیگر پول‌درآر است... خب مسلماً این دانشجو به جایی نمی‌رسد. آقا، این کار مشقت و درد و زحمت و ریاضت دارد. اگر کسی آمد و این تجربه را کسب کرد و با دانش قبلی‌اش تلفیق کرد آن وقت می‌تواند دیدگاه پیدا کند، مسیر و راه درست را بیابد و به جای درست برسد. اما الگوی ما الان چه کسی است؟ هستند برنامه‌های بی‌ارزش بسیاری که از تلویزیون پخش می‌شوند ـ منظورم همه برنامه‌های تلویزیون نیست ـ و ما به دنبال آن‌ها می‌رویم. اشکال جوان ما این است. اشکال کار جوان ما این است که از راه نرسیده می‌خواهد به تلویزیون و سینما راه پیدا کند و مشهور شود و پول دربیاورد.

یکی باید به این‌ها بگوید، قبل از اینکه معروف شوند و به پول و شهرت برسند بایستی دیدگاه پیدا کنند و تعهد اجتماعی و هنری پیدا کنند. پیش از همه این‌ها، جوانان ما باید مسئله‌ای برای گفتن داشته باشند.

به همین دلیل است که جوانان ما نتوانسته‌اند تئاتر را به خوبی ادامه بدهند و از این بابت یک گسست قابل بحث در استمرار تئاتر با شما موافق هستم.

دیدگاه داشتن نسبت به کار، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که فکر می‌کنم برخی از هنرمندان جوان ما توجهی به آن ندارند...

بله... باید از این جوانان پرسید که: «شما جامعه را چگونه می‌بینید؟»

باید پرسید: «دید تو نسبت به جامعه خودت و جامعه انسانی چیست؟»، «انسان‌ها را چگونه می‌بینی؟» و «نظرت راجع به کائنات چیست؟»، «حرفی برای گفتن داری یا نداری؟»

خب، یک موقع هنرمندی پیدا می‌شود که حرفی برای گفتن ندارد. پس نباید کار کند و هیچ اجباری برای تئاتر کار کردن ندارد. منتها، متأسفانه طوری شده که برخی از ماها دارند در این عرصه ارتزاق می‌کنند. من حتی دلم نمی‌آید به این عرصه بگویم؛ «حرفه»! اما ما آن را تبدیل به یک شغل کرده‌ایم.

البته، آقای طهمورث، در کنار همهٔ ضرورت‌ها و مباحث مهم و جدی‌ای که شما به آن‌ها اشاره کردید؛ مسائل مادی و اقتصادی هم وجود دارد. ضمن اینکه من با نگاه صرفاً شغلی و مادی به تئاتر و صحبت شما دربارهٔ آن کاملاً موافقم.

مسلماً، این طور است. هنرمند باید تأمین باشد و از یک جایی حمایت مالی شود و شرایط برایش به گونه‌ای فراهم باشد که بتواند نبوغ و هنر خودش را متعالی کند. ما در این رابطه هم مشکلاتی داریم و واقعیت این است که مشکلاتمان یکی دو تا نیست. مثلاً می‌شنویم که می‌گویند: «سینمای ایران شکست خورده است!»

چرا شکست خورده است؟ مگر در هند و چین و ژاپن و آمریکا و فلان کشور و فلان مملکت تلویزیون ندارند. آن‌ها کشورهایی‌اند که دویست تا کانال تلویزیونی دارند، اما سینمایشان هم دارد کار خودش را می‌کند. خب، دلیل موفقیت آن سینما این است که دارد درست و اصولی جلو می‌رود. اما ما مدام داریم از روی دست هم کپی می‌کنیم. فقط پنج شش تا بازیگر را حمایت کرده‌ایم و در همه فیلم‌های سینمایی‌مان همین چند نفر، همه نقش‌ها را مثل نقش‌های قبلی‌شان بازی می‌کنند... آقا، دیگران هم هستند و توانایی هم دارند! چرا خیلی‌ها را در خیلی از کارها بازی نمی‌دهید؟ چرا فقط در مجالس خصوصی با هم قرارداد می‌بندید؟...

این سینما باید هم شکست بخورد! باید هم حرفی برای گفتن نداشته باشد! تلویزیون هم همین طور و تئاتر هم به همین صورت!

شما وقتی که به عنوان یک کارگردان تئاتری را روی صحنه دارید چقدر از تئاتری‌های جوان و دانشجویان تئاتر، در کارتان همکاری می‌گیرید؟

در خیلی از کارهایم بچه‌های جوان هنرمند با من هستند. جوان‌ها با من هستند و مضافاً اینکه من مدام آن‌ها را تشویق می‌کنم که غیر از اینکه مطالعه در این عرصه دارند و در این حوزه فعالیت دارند، حتماً یک تخصص و عرصه دیگر را هم تجربه کنند. تشویقشان می‌کنم بروند زبان یاد بگیرند... می‌خواهم تخصص دیگری داشته باشند که مسائل اقتصادی باعث نشود که در این عرصه خودشان را خراب کنند. من با جوان‌ها کار می‌کنم، اما ما باید توجه داشته باشیم که مشکلات جوانان ما هم یکی دو تا نیست.

یادم می‌آید جلسه‌ای بود که من آن را اداره می‌کردم و دیدم مدام پرسش‌هایی در مورد مدرنیته و پست‌مدرن و الترا مدرن و... می‌آید. دو سه بار سؤال‌ها را کنار گذاشتم و دیدم که همین طور دارد ادامه پیدا می‌کند و باز هم دربارهٔ آن سؤال می‌شود. همان موقع گفتم؛ ببینید دوستان عزیز من، یک بار دیگر اگر از این نوشته‌ها برای من نوشته شود نویسنده را می‌آورم بالای صحنه و آن وقت از او می‌خواهم که پست‌مدرن را تعریف کند. گفتم؛ آقای نویسنده تو نمی‌توانی پست‌مدرن را تعریف کنی! می‌دانی چرا؟ برای اینکه خیلی‌ها فقط دارند اسم حفظ می‌کنند. خیلی از جوانان اصطلاحات را حفظ می‌کنند تا فقط بتوانند پز آن را بدهند. بدون اغراق می‌گویم پنجاه شصت درصد از دوستان تلویزیون و حتی تحصیل‌کرده‌ها حتی یک تئاتر هم کار نکرده‌اند و مدام هم می‌گویند که ما تئاتری هستیم. تو اگر تئاتری بودی چنین برنامه‌های بی‌ارزش و مبتذلی را بازی نمی‌کردی!

خودتان در صحبت‌هایتان به این اشاره کردید که قبل از انقلاب همواره تئاتر کار کرده‌اید و تنها دو بار به سراغ کارهای تصویری رفته‌اید. بعد از انقلاب هم که به طور طبیعی در یک مقطع زمانی به سمت برنامه‌های تلویزیونی رفتید و در مجموع همواره از هنرمندان وفادار به تئاتر بوده‌اید. نظرتان راجع به همکاران با تجربه‌تان که دیگر سال‌هاست تئاتر کار نمی‌کنند و جذب سینما و تلویزیون شده‌اند چیست؟

تئاتر مشقّاتی دارد و عشق متفاوتی می‌خواهد تا یک تئاتری بتواند با مشقّات آن بسازد. و دوستانی هم که سال‌ها به سمت تئاتر نیامده‌اند، شاید دلیلی داشته‌اند. من به آن‌ها حق می‌دهم. ببینید، مسائل زیادی باعث شده که خیلی‌ها از تئاتر فاصله بگیرند. یکی از این مسائل، مشکلات اقتصادی است. شما فکر کنید، زمانی که ممکن است هر سه سال یک بار وقت اجرا در یک سالن به هنرمندی داده شود؛ و تازه بعد از چند ماه تمرین یک ماه اجرا داشته باشید و دستمزدی که از تئاتر می‌گیرید تأمین‌کننده خرج یک ماهتان هم نباشد، به اجبار به جایی کشیده می‌شوید که از نظر اقتصادی تأمینتان کند. یکی از این جاها، تلویزیون است یا سینما!

منتها آن هنرمندی که شرافت کاری خودش را حفظ می‌کند و هر کاری را قبول نمی‌کند و تنها چند کار را برای تأمین هزینه‌های زندگی‌اش می‌پذیرد، شرف دارد.

اما کسانی هم هستند که تأمین اقتصادی دارند. هر سال بارها و بارها جایزه می‌گیرند و در هر صنف و گروه سینمایی هم هستند و حقوق تئاتر می‌گیرند و شاید هر ده سال یک بار تئاتری هم با دوستانشان کار کنند...

آن دسته از هنرمندان دیگر هنرمند تئاتر نیستند، خودشان هم می‌دانند، پولشان را درمی‌آورند، خوب هم درمی‌آورند و نوش جانشان! اما آن‌ها تاجرند! مهم نیست! همه که نباید یک جور فکر کنند. هیچ اشکالی هم ندارد.

شما چطور؟ شما باید آدم پولداری باشید که این قدر به تئاتر وفادار مانده‌اید؟

من پول ندارم. اما احساس بی‌نیازی می‌کنم. خیلی از دوستان می‌دانند که همین اواخر رفته‌ام و از جایی وام گرفته‌ام. اگر بی‌نیاز بودم، مطمئناً، دنبال وام و این جور چیزها نبودم. تئاتر هم کار می‌کنم، برای اینکه تئاتر را دوست دارم. و الان هم خیلی دلخورم.

از چه چیز دلخور هستید؟

دلخورم، به دلیل اینکه مسئولان بالادستی ما اصلاً به تئاتر فکر نمی‌کنند و به آن اهمیت نمی‌دهند. وقتی بودجه تئاتر شش هفت ماه با تأخیر پرداخت می‌شود و چند ماه هم دیرتر از آن به دست هنرمند می‌رسد، خب این اذیت‌کننده است! من هم اذیت می‌شوم و آن جوانی هم که می‌آید و با عشق و علاقه درگیر دغدغه‌های فرهنگی و هنری می‌شود، یک بار یا دو بار کار می‌کند و گرسنگی می‌کشد، اما بعد از آن دیگر ادامه نخواهد داد.

آقا بیایند و بگویند نمی‌خواهند... اشکالی ندارد! حالا این مسئولان هم تصمیم گرفته‌اند که دیگر نمی‌خواهند. ما وقتی چیزی را بخواهیم، آن را می‌شناسیم و وقتی که آن را بشناسیم برایش برنامه‌ریزی می‌کنیم و مسائل اقتصادی را هم در این برنامه در نظر می‌گیریم و درست به آن‌ها عمل می‌کنیم. اما وقتی مسائل اقتصادی یک عرصه‌ای در نظر گرفته نشود، معلوم است که زیاد برایمان مهم نیست. اگر مهم باشد آن را لنگ نمی‌گذاریم. حالا کاری به پیرترها نداریم، اما جوانی که رفته و چهار پنج سال از زندگی‌اش را گذاشته و تجربه کرده یا تحصیلاتی کسب کرده و پنج شش سال دوندگی کرده و دیدگاهی دارد و می‌خواهد تئاتری را روی صحنه ببرد و حتماً این عرصه را دوست دارد و می‌خواهد دغدغه‌هایش را مطرح کند، باید بتواند زنده بماند و زندگی کند. یک یا دو کار، اصلاً ده کار را با عشق و بدون پول کار می‌کند، اما بالاخره خواهد مرد. خب باید پولش را به او بدهید دیگر! می‌دهید! اما دیر می‌دهید! زمانی که ایشان یک قران طلبش را می‌تواند خرج یک استکان و فنجان بکند پولش را نمی‌دهید و زمانی این کار را می‌کنید که دیگر نمی‌تواند... اینکه فایده ندارد. با برنامه‌ریزی این طوری دیگر نمی‌شود کار کرد. دیگر خیلی باید عاشق و دیوانه باشی که با این شرایط کار کنی؛ مثل من!

قبلاً کار تدریس هم انجام می‌دادید، اما حالا مدت‌هاست که دیگر تدریس نمی‌کنید چرا؟

بله، من یک بار یک قراردادی با دانشگاه آزاد بستم و فردای همان روز پشیمان شدم و این کار را انجام ندادم. اما در آموزشگاه‌های مختلفی تدریس کرده‌ام و بعد هم آن را رها کرده‌ام. برای اینکه خیلی مشکل می‌توان به این هنرجویان آموخت که نمی‌شود با یک ترم و دو ترم کلاس آمدن بازیگر و کارگردان شد. در مورد این آموزشگاه‌ها هم، خیلی معذرت می‌خواهم که باز هم این کلمه را به کار می‌برم؛ این آموزشگاه‌ها هم دیگر تجارتخانه شده‌اند. و به همین دلیل الان دیگر جایی تدریس نمی‌کنم. فقط چند نفر از شادگرهای قدیمی من هستند که دارند یک گروه ده پانزده نفره جمع می‌شوند تا به صورت خصوصی با هم کار کنیم. یک گروه خصوصی که بعد هم بروند دنبال کار و کارشان را به صورت حرفه‌ای دنبال کنند.

آقای طهمورث خیلی از مردم و علاقه‌مندان فیلم و تئاتر و تلویزیون شما را در زمینه بازیگری خیلی جدی‌تر از کارگردانی و نویسندگی می‌دانند. نظر خودتان در این رابطه چیست؟ با توجه به اینکه من فکر می‌کنم شما به عنوان کارگردان بیشتر خودتان هستید تا در مقام یک بازیگر؟

من در مقام بازیگر هم همواره سعی کرده‌ام که دیدگاه و نظر خودم را در معرض انتقال و عرضه به تماشاگر قرار بدهم. اما، در این عرصه کارگردانی وجود دارد که دیدگاه و نظری دارد و آن شخصیت را به شکلی که خودش می‌بیند، می‌خواهد. در نتیجه من سعی می‌کنم که کارم را به کارگردان و دیدگاهش تقسیم کنم. برای او زندگی بکنم، ولی با سبک و دیدگاه خودم!

در واقع طوری کارم را انجام می‌دهم که هم او راضی باشد و هم خود من از کارم رضایت داشته باشم. این بازیگری است! اما زمانی که کارگردانی می‌کنم، دیگر دیدگاه، مطلقاً متعلق به خودم است. اینجاست که شاید، بعضی‌ها فکر کنند بهتر می‌توانم خودم را بیان کنم. چون همه چیز برآیند فکر و دیدگاه خودم است.

نظرتان راجع به نسل‌های جدید هنرمندان تئاتر چیست؟ به نظر شما آن‌ها راه درستی را برای فعالیت در حوزه فرهنگی تئاتر پیدا کرده‌اند؟

خیلی از جوان‌ها به نظر من دارند هرز می‌روند. خیلی از این جوان‌ها تصور می‌کنند که اگر چهار سال بروند و سر کلاس بنشینند و لیسانس بگیرند، دیگر هنرمند شده‌اند و همه چیز را هم می‌دانند. فکر می‌کنند اگر دو تا کتاب از چخوف و شاو و بکت و ایبسن خواندند دیگر این‌کاره شده‌اند. من به این جوان‌ها می‌گویم: «نه عزیزان من!...»

شکسپیر را چند سال است دارند کار می‌کنند؟ نمایشنامه‌هایش را روی صحنه می‌برند؟ چرا هنوز هم نمایشنامه‌هایش در سرتاسر جهان اجرا می‌شود؟

به علت بار معنوی این نمایشنامه‌هاست و دیدگاه آن آن قدر قوی است که هر کس می‌تواند چیزی در آن پیدا کند. توی دانشجو چه چیزی در نمایشنامه‌های شکسپیر پیدا کرده‌ای که حالا تصور می‌کنی که کاملاً او را شناخته‌ای؟!

آقای طهمورث! تئاتر ما چشم‌انداز مشخص و امیدوارکننده‌ای ندارد. اما خیلی از جوانان و هم‌نسلان من هنوز به حیات و پویایی آن امید دارند و مانده‌اند و آرزو می‌کنند که اوضاع کمی بهتر شود. شما فکر می‌کنید این اتفاق خواهد افتاد؟

شجاعانه می‌پرسم و دوست دارم که جوان‌ها به جرئت دربارهٔ آن فکر کنند! چند در صد از این دانشجوها و هنردوستان ما اقتصاد و تاریخ و جامعه‌شناسی می‌خوانند؟ ـ چند در صد؟

من اعتراف می‌کنم که عدهٔ خیلی کمی از ما در همه حوزه‌ها مطالعه داریم...

خب، دیگر... ببینید، ما تا زمانی که جامعه را نشناسیم نمی‌توانیم چیزی برداشت بکنیم که مجبور به گفتن آن بشویم. همین که دانشجویی شرح حال چند نویسنده و کارگران را بخواند که هنرمند نمی‌شود. مسئله مهم نسل امروز ما این‌هاست!

شما زمانی که کار بازیگری را شروع کردید حتماً افق‌ها و آرزوهایی را برای خودتان در نظر داشته‌اید. امروز و پس از چهار دهه فعالیت حرفه‌ای، به عنوان یک بازیگر به این افق‌ها رسیده‌اید یا خیر؟

نه! هنر آن قدر وسیع است؛ بشر آن قدر مسئله دارد و کائنات آن قدر ناشناخته است که آدم هیچ وقت نمی‌تواند برسد. همیشه حرف، جلوتر می‌رود. آدم به هدف که می‌رسد، هدف دیگری وجود دارد. چون اگر به هدف رسیدی دیگر تمام است. هدف، لحظه مرگ است! هیچ وقت نخواهی رسید... منتها وقتی که این هدف‌ها را طی می‌کنی و به هدف‌های جدیدتری می‌رسی لذت‌های بیشتری می‌بری، چون شناخت و تجربه بیشتری پیدا می‌کنی!

جوان‌ترها فکر می‌کنند که چون جوان هستند نسبت به من مسن لذت بیشتری از کار هنری می‌برند. من بیشتر لذت می‌برم، چون بیشتر می‌بینم و در آن کار هنری بیشتر زندگی می‌کنم. مهم این است.

دربارهٔ حوزه‌های اقتصادی تئاتر و مسئولان کلان فرهنگی صحبت کردید. دربارهٔ مسئولان تئاتری چه صحبتی دارید. این روزها خیلی‌ها می‌گویند، آن‌ها که مشغول کار تئاتر هستند و سالن و اجرا می‌گیرند از مرکز هنرهای نمایشی راضی‌اند و آن‌ها که نوبت و سالن نمی‌گیرند همه گله‌مندند. نظر شما چیست؟

ما اگر گله‌ای داریم باید هم زمان کار کردن و هم زمان کار نکردن گله‌مند باشیم. دلیل آن این است که ما نباید فقط به خودمان فکر کنیم. بلکه، باید به فکر عرصه وسیع‌تری باشیم. باید به فکر هنر و جامعه و خردمندی جامعه باشیم. اگر آن‌هایی که سالن دارند و کار می‌کنند گله‌مند نیستند، برایشان متأسفم! چون فقط به خودشان فکر می‌کنند! و اگر آن‌هایی که کار نمی‌کنند گله می‌کنند، به آن‌ها حق می‌دهم چون عرصه خیلی تنگ و باریک و ناچیز شده است. ما چند تا سالن بیشتر نداریم! بودجه‌ها حقیر است. دیدگاه‌ها و کمک‌ها حقیر و کوچک هستند. همدیگر را نمی‌بینیم. هنر را نمی‌بینیم و برایش ارزش قائل نیستیم. هنر را با فرهنگ خودمان یکی نمی‌بینیم. برای فرهنگ خودمان ارزش قائل نیستیم. متأسفم!

آیا شما نقدی بر مدیریت مرکز هنرهای نمایشی ندارید؟ با توجه به اینکه به ضعف‌های مدیریت و برنامه‌ریزی در تئاتر کشورمان اشاره کردید؟

مرکز هنرهای نمایشی چه‌کاره است! مرکز که سیاست‌گذار من نیست! بالاتر از این‌ها باید هنر من را ببینند، تئاتر من را ببینند و برای من برنامه‌ریزی کنند. آن‌ها باید هنرمند ما را ببینند، فرهنگ را ببینند، اقتصاد را ببینند... مرکز هنرهای نمایشی فقط یک مجری است. فعلاً که مرکز، برنامه‌ای برای هنر ندارد و اصلاً سیاست‌گذار هنر نیست! خدمتتان عرض کنم که قبل از انقلاب اداره تئاتر وجود داشت و تئاتر مللکت دست ادارهٔ تئاتر بود که بودجه‌ای مستقل داشت. نمی‌دانم کدام شیر پاک خورده‌ای برای اینکه در اداره تئاتر را ببندد، مرکز هنرهای نمایشی را تشکیل داد. و اداره تئاتر ماند، به دلیل آنکه پرسنلی داشت. اداره تئاتر هنوز هم هست، اما دیگر کاره‌ای نیست! تبدیل به سالنی شده برای تمرین یک عده‌ای! آمدند برای اینکه بتوانند، مثلاً اداره تئاتر را نگه دارند و مرکز هنرهای نمایشی هم جولانگاهی نشود، استان تهران را تشکیل دادند! حالا هر سه بیکارند! هم اداره تئاتر، هم استان تهران و هم مرکز هنرهای نمایشی! به دلیل آنکه سیاست‌گذاری هنری نداریم. والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته!